

# اولین نشست تخصصی علم کلام

تاریخ دریافت: ۸۹/۱/۱۵

تاریخ تأیید: ۸۹/۱/۲

مهدی جبرئیلی جلودار \*

۲۷۳

## اهمیت و جایگاه بحث تحول در علوم

موضوع تحول علوم انسانی و دستیابی به علم دینی از موضوعاتی است که در فرمایشات بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران - حضرت امام خمینی \* - بارها مورد تأکید قرار گرفته است که ایشان آن را «تغییر قبله علوم انسانی» تعبیر کرده‌اند. این مسئله پس از رحلت امام \* به وسیله مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) نیز بارها مورد تأکید قرار گرفت و طرح مبارزه با تهاجم فرهنگی و نوسازی معنوی به عنوان زمینه‌ساز و مبنای تحولات بعدی در آغاز دهه ۷۰ و همچنین طرح نهضت آزاداندیشی، نهضت نرم‌افزاری و نهضت عدالت‌خواهی و در انتهای دهه ۷۰ و ابتدای دهه ۸۰ طرح مهندسی فرهنگی، نقشه جامع علمی کشور، طرح الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت، مبارزه با تصرف قلب‌ها و مغزها در جنگ نرم و تحول علوم

\* دانش‌پژوه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

انسانی در دهه ۸۰ و انتهای دهه ۸۰ از جمله اقداماتی است که مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) داشتند. همچنین مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) بر مرجعیت علمی کشور تأکید فراوانی داشتند؛ بر این اساس در یکی از سخنانشان فرمودند: «ما باید از جهت علمی در رتبه اول جهان قرار بگیریم، نمی‌گویم ۵ سال دیگر، ۱۰ سال دیگر، نه! هدف را بگیرید ۵۰ سال دیگر» و در موارد دیگر در موضوع تحول علوم انسانی بارها اعلام کردند که علوم فعلی نه تنها ناکارآمد است و مطابق با موازین اسلامی نیست، بلکه مضر است. تعبیر ایشان این بود «این علوم انسانی رایج، مضر است؛ پس باید فکری کرد (نواندیشی علمی و جنبش نرم‌افزاری؛ مستحضرید که میان نوآوری علمی و نواندیشی علمی، فرق است).\*

البته بحث اسلامی کردن علوم، امری نوظهوری نیست و سابقه‌اش به پیش از انقلاب اسلامی برمی‌گردد. پیش از شروع قرن حاضر، سیداحمدخان در هندوستان، کالجی را برای آموزش علوم جدید به مسلمانان راه‌اندازی کرد. دستاورد این دانشگاه وقتی مورد ارزیابی قرار گرفت، متوجه شدند بیشتر فارغ‌التحصیلان این دانشگاه، لائیک‌اند. بر این اساس از موحوم مودودی و دیگران خواسته شد برای اسلامی کردن این دانشگاه کمک کنند و مرحوم مودودی با آنکه فیلسوف نبود، به خوبی دریافته بود که ریشه این مسئله در تدریس فلسفه الحادی به صورت عمده در این دانشگاه است. یک سال پیش از پیروزی انقلاب، کنفرانس عظیمی با نام تعلیم تربیت اسلامی در مکه برگزار شد

\* این مبحث به صورت جزئی در صحبت آقای ترخان آمده است و ظاهراً اشاره‌ای تأکیدی به کلام مقام معظم رهبری درباره نواندیشی و جنبش نرم‌افزاری دارد.

که ۳۱۳ نفر از بزرگان جهان اسلام در این همایش حضور داشتند. از ایران آقای دکتر نصر در این کنفرانس شرکت کردند. این جنبش ادامه یافت تا اینکه پس از انقلاب اسلامی توسط مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) مورد تأکید زیادی قرار گرفت و الحمد لله در کشور ما جنبشی در جهت تولید علم دینی و تحول علوم انسانی به راه افتاد و آنچه پس از انقلاب در این باره انجام شده است، به گونه ای گسترده است که با پیش از انقلاب قابل مقایسه نیست.

البته طبیعی است که در علوم انسانی باید مبادی تصویری بحث روشن شود. بر این اساس، با سه موضوع: ۱. مفهوم شناسی علوم انسانی؛ ۲. مفهوم شناسی علم کلام با نگاه به تحول در علوم انسانی؛ ۳. تصویر کلی از نقش علم کلام در علوم انسانی؛ بحث را ادامه می دهیم.

### تبیین جایگاه علم کلام و علوم انسانی در معارف بشری

آقای دکتر هادی صادقی

با توجه به اینکه اصل بحث در موضوع ارتباط علم کلام با علوم انسانی است، زیاد بر مقدمه متمرکز نمی شویم.

#### ۱-۱. علم کلام

نخست برای روشن شدن مقصود بحث، به تعریف علم کلام می پردازیم. کلام، علمی است با انواع روش ها که به استنباط، تنظیم، تعلیم، تبیین و دفاع از عقاید اسلامی و نیز دفاع از فلسفه مجموعه معارف دینی می پردازد و از سویی به منظور دفاع از ایمان مؤمنان، به هجوم به عقاید انحرافی می پردازد تا از شیوع آن

جلوگیری کند. در این نگاه، کلام دو بخش اصلی دارد: ۱. بخش فهم و استنباط معارف دینی در واقع درباره اعتقادات است که می‌توان از آن به عنوان «فقه اکبر» یاد کرد؛ اگرچه در گذشته اختلاف نظرها و دیدگاه‌ها درباره نامگذاری علم کلام زیاد بوده است؛ ولی برخی از اندیشمندان، کلام را که عهده‌دار استنباط معارف دینی بوده است، همان «فقه اکبر» نامیدند که کار استنباط، تنظیم، ارائه، تعلیم و... در این بخش قرار می‌گیرد؛ ۲. بخش دفاعی که به دفاع عقلانی از مبانی و معارف دینی می‌پردازد؛ مانند علم مدافعه الهیات مسیحی که علم کلام هم به همین منظور پدید آمد.

کلام اسلامی حاصل بخش دوم است و باید اصول و زمینه پیدایش علم کلام را در این بخش یافت؛ یعنی دفاع از عقاید مسلمانان. اگرچه بعدها علم کلام، پا را از دایره دفاع از عقاید فراتر گذاشت و به تبیین مبانی، اعتبار و فلسفه معارف دیگر پرداخت؛ بنابراین دفاع عقلانی از احکام دینی مانند فلسفه حجاب، کاری متکلمانانه است و علم کلام، متولی دفاع از عقاید و بیان فلسفه احکام است. در این نگاه، موضوع علم کلام به معارف نظری منحصر نمی‌شود، بلکه شامل دفاع از فلسفه عملی نیز می‌شود؛ البته ناگفته نماند که بیان فلسفه احکام، یک معرفت نظری است.

## ۲-۱. علوم انسانی

در حوزه علوم انسانی - که رکن دیگر مباحث است - باید گفت در این حوزه نیز تعریف جامعی از آن ارائه نشده است و اندیشمندان نتوانستند در آن به توافق نظر برسند؛ ولی این بدان معنا نیست که مصادیق آن روشن نباشد، بلکه در مجامع آکادمیک معلوم است که مقصود از اطلاق مفهوم «علوم انسانی»، کدام دسته از علوم است؛ بنابراین می‌توان آن را براساس موضوع، تعریف کرد و گفت

موضوع علوم انسانی، «انسان» است؛ از آن جهت که موجودی مختار است، نه آنکه موضوع آن فقط «انسان» باشد که شامل علوم پزشکی مانند فیزیولوژی و عصب‌شناسی نیز بشود و یا بعضی درون انسان و بعضی رفتارهای ارتباطی را موضوع آن دانسته‌اند. این تعریف، جامعیت ندارد، بلکه حرف جامع آن است که ما گفتیم: «آنچه مرتبط با انسان مختار - از آن جهت که مختار است - باشد». وجه جامعیتش آن است که این حرف تمایز میان علوم انسانی و علوم طبیعی است و جهتش نیز به میان آمدن عنصر اختیار و اراده انسان در موضوع این علوم است. همین مسئله باعث ایجاد شکاف جدی میان این علوم و علوم تجربی دیگر شده است؛ اگرچه در دسته‌بندی‌های متعارف علوم و در نگرش‌های آکادمیک فعلی، علوم انسانی را در ذیل علوم تجربی دسته‌بندی می‌کنند. البته در گذشته در فلسفه ما این بخش از علوم در علم‌النفس فلسفی بحث می‌شد و با روش فلسفی و عقلانی به آن پرداخته می‌شد، نه روش تجربی؛ هرچند نمی‌توان گفت فلسفه قدیم ما از روش تجربی خالی بوده است، همچنان‌که در فلسفه سینیایی شاهد عقلانی کردن و قیاسی جلوه‌دادن تجربیات بودیم.

## ۲. بررسی ابعاد تأثیرگذاری علم کلام بر علوم انسانی

با توجه به مباحثی که درباره علوم انسانی مطرح شد، جا دارد به بررسی ابعاد تأثیرگذاری علم کلام بر علوم انسانی بپردازیم. برای تبیین مسئله، دو نکته مقدماتی ذکر می‌شود:

### ۲-۱. تأثیر جهان‌بینی و اعتقادات در باورها و دانش‌ها

عده‌ای علوم انسانی را تجربی می‌دانستند و گروهی آن را نمی‌پذیرفتند؛ در هر صورت، علوم انسانی چون با انسان مختار سروکار دارد، با امور تأثیرگذار در

رفتارهای انسان نیز مرتبط می‌شود؛ از جمله این امور می‌توان از افکار، عقاید و جهان‌بینی افراد نام برد؛ بنابراین در مطالعه ابعاد گوناگون انسانی، چه در علوم انسانی و چه در روان‌شناسی که ابعاد فردی و جنبه‌های روانی و درونی انسان و یا رفتارهای بیرونی که در حوزه فردی او شکل گرفته است را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و چه در علوم اجتماعی که به جنبه‌های ارتباطات اجتماعی، اعم از اقتصادی و سیاسی و بخش‌های دیگر می‌پردازد نیز باید این مطلب را در نظر گرفت که اختیار انسان در همه این موارد دخالت دارد و در این دخالت، همه عناصری که در اختیار انسان‌اند؛ مانند علم و دانش انسان، فهم او از جهان طبیعت و خود انسان و یا انسان‌های دیگر، در مجموعه باورهای او دخیل‌اند و در این اصل نمی‌توان هیچ باور اساسی را استثنا کرد.

## ۲-۲. نقش توحید در تولید علوم انسانی

نکته دیگر، توجه به مسئله علوم انسانی از جهت ایمان است؛ یعنی با نگاه یک مسلمان مؤمن، توجه به هویت اسلامی و ایمانی در حیطه علوم انسانی ما را به این امر مهم سوق می‌دهد که همه ارکان پنج‌گانه اعتقادی ما - از توحید تا معاد - در تولید، انتخاب و یا گسترش علوم انسانی تأثیرگذار خواهد بود که به چند مورد اشاره می‌شود:

### ۲-۲-۱. توحید در صفات

اگر توحید در صفات الهی را در نظر داشته باشیم و به صفات خداوند متعال؛ مانند صفت حکمت الهی یا اتقان صنع - که برهانی است که از صفت حکمت برمی‌آید - توجه کنیم، اقتضای این صفت و چنین براهینی این است که آنچه انسان برای خود در این جهان که به اتقان ساخته شده است، نیاز دارد، خداوند متعال باید در اختیار او قرار داده باشد؛ چه در حوزه فردی و چه حوزه

جمعی؛ یعنی این صفت، جمیع شئون انسانیت را در همه حیات بشری دربرمی‌گیرد. با این نگاه، نتیجه می‌گیریم که اصول کلیاتی را که بشر به آن احتیاج دارد و بدون آنها خودش نمی‌تواند به آنها دسترسی یابد، باید در اختیار او قرار گرفته باشد. بر این اساس، نقش وحی در روشنگری راه، در ساخت فرد انسان و جامعه انسانی آشکار می‌شود.

### ۲-۲-۲. توحید در محبت

نقش توحید را در ابعاد دیگر نیز می‌توان دنبال کرد؛ مانند «توحید در محبت» که از این منظر به بحث توسعه علوم خواهیم رسید؛ در این دیدگاه، به ذات علوم کاری نداریم. بی‌توجهی انسان مؤمن نسبت به دنیا و حب به دنیا، این شرایط را برای انسان مؤمن فراهم می‌کند که در سمت توسعه تحقیقاتی حرکت کند که نتیجه آن گسترش حب دنیا نباشد یا اگر هم به دنیا توجه دارد و سیر معارف او به نوعی در جهت گسترش دنیا است، حب به دنیا غایت او نباشد، بلکه بتواند از آن گسترش و استطاعت دنیوی، در راه تقویت پایه‌های ایمانی و بندگی خدا استفاده کند؛ یعنی «تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ» (انفال: ۶۰) باشد، نه آنکه خود غایت باشد.

### ۲-۲-۳. توحید در فاعلیت

یکی دیگر از شئون توحید که با توجه به جهان‌بینی الهی به گسترش علوم انسانی می‌انجامد، «توحید در فاعلیت» است. وقتی بنا بر توحید افعالی، این جهان را فعل الهی بدانیم، کل جهان، کار خداوند می‌شود و وقتی کل جهان کار خداوند باشد و با اعتقاد به اینکه خداوند دائم در شأنی از شئون خود تجلی می‌یابد: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن: ۲۹)؛ بنابراین علم ما نیز باید به دنبال شناخت مناسبات و قواعد فعل خداوند باشد تا

بتوانیم به گونه صحیح، آنچه در این جهان جاری می‌شود را بشناسیم. البته این سخن درباره علوم طبیعی هم صدق می‌کند و در آنجا نیز جاری می‌شود؛ ولی چون محدوده صحبت ما در علوم انسانی است، این موضوع به طریق اولی در باب انسان می‌آید و از این جهت که انسان به اختیار خود می‌تواند با فعل الهی ارتباط برقرار کند و از سویی فعل انسان به نوعی تجلی فعل خداوند است؛ بنابراین قواعد فعل خداوند قابل جست‌وجو است.

#### ۴-۲-۲. توحید در استعانت

وقتی توان و قدرت ما از ناحیه خداوند باشد، هرکاری از جمله تولید دانش، کار خداوند است و براساس وعده الهی اگر کسی در راه خدا حرکت کند، خداوند راه‌های خودش را به سوی او می‌گشاید و این راه دیگری است برای گشوده شدن درب تولید دانش در مسیر الهی: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت: ۶۹). البته معنای آن این است که خداوند در هر مسیری که بخواهیم، ما را هدایت، کمک و اعانت می‌کند؛ چنان‌که فرموده است: «اگر شما مسیر کفر را هم برگزینید، ابزار او را هم فراهم کرده‌ایم» و استعانت در آن مسیر صورت می‌گیرد: «كَلَّا نُمَدِّ هُوَآءًا وَهَؤَآءًا» (اسراء: ۲۰)؛ پس هر دو بستر را آماده می‌کند.

#### ۵-۲-۲ - توحید در عبادت

انسان مکلف است خداوند را در همه شئون بندگی پرستش کند؛ چه در بُعد فردی و چه در بُعد اجتماعی؛ بنابراین همه مناسبت‌های اجتماعی ما باید به گونه‌ای تنظیم شود که مورد عنایت حضرت حق تعالی باشد. از سویی ذکر این مطلب ضروری است که عنایت حضرت حق را از راه خاص خودش می‌توان کشف کرد؛ یعنی دانش‌هایی که مناسبت‌های فردی و اجتماعی ما را شکل می‌دهند، باید به گونه‌ای باشند که مسیر



حرکت انسان را در مسیر رضایت خدای متعال هدایت کنند.

همچنین در بحث توحید در عبادت، می‌توان به نقش ربوبیت الهی در کل هستی اشاره کرد؛ یعنی وقتی ما خداوند متعال را ربّ عالم دانستیم؛ مکلفیم سرپرستی غیر از آن ربّ واحد انتخاب نکنیم و ارباب متفرقون را کنار بزنیم.

### ۲-۳. نبوت

تجلی ربوبیت الهی در پذیرش ربوبیت تشریحی اوست و با پذیرش ربوبیت تشریحی، وارد بحث نبوت می‌شویم و معنایش این می‌شود که آن شریعتی که به دست نبیّ مکرم اسلام ﷺ وارد شده است، مبین مسیر حرکت فرد در جامعه است و وقتی چنین شد، دیگر نمی‌توانیم از غیر این مسیر، تنظیمات ارتباطات فردی و اجتماعی مان را دریافت کنیم؛ یعنی اگر مثلاً فقه ما عهده‌دار تنظیم روابط اجتماعی می‌شود، دیگر نباید جامعه‌شناسی را که از مبانی وحیانی گرفته نشده است، جایگزین این فقه کنیم. آنچه امروزه از دنیای سکولار شاهدیم، این است که جامعه‌شناسی‌اش را جایگزین فقه اجتماعی و علم اقتصادش را جایگزین فقه معاملات ما می‌کند.

البته نباید گفت فقه موجود به تمام معنا همه احکام مورد نیاز را دربردارد؛ هرچند به دنبال بیان اصول این مباحث هستیم؛ زیرا اصول و قواعدی که از فقه گرفته شود، می‌تواند مبنا و شاخص حرکت جامعه قرار گیرد. آنگاه اگر به علوم دیگر برای شناسایی موضوعات و تنظیمات روابط میان موضوعات، حتی برای نظام‌سازی در مناسبات اقتصادی و اجتماعی و دیگر نظامات برای تنظیم روابط نیاز داریم، آن علوم حتماً باید بر مبنای ربوبیت الهی و متکی به مبانی یادشده باشند.

### ۲-۴. عدل

در بحث صفت عدل الهی، در نظر گرفتن دو جهت ضروری به نظر می‌رسد:

### ۱-۴-۲. تقسیم عادلانه قدرت

اول اینکه به اقتضای صفت عدل، همچنان که خداوند به شیاطین اذن فرمود تا در عالم عمل کنند و با «لِیُوْحُوْنَ اِلٰی اَوْلِیَّائِهِمْ» (انعام: ۱۲۱) مسیر حرکت برخی بندگان را به سمت پرستش شیاطین یا دنیا یا هواهای نفسانی بکشانند، باید از آن سو، طبق همان صفت عدل الهی، خداوند متعال ابزار یا امکاناتی را برای انسان فراهم کرده باشد که بتواند به او از سوی ارواح قدسی یا ملائک یا از سوی خداوند متعال و یا از سوی اولیای خدا وحی شود؛ یعنی باید به نوعی هدایت شوند؛ ولی همان گونه که وعده فرمودند: «اِنَّ الشَّیْطٰنِ لَیُوْحُوْنَ اِلٰی اَوْلِیَّائِهِمْ»، باید ملائک هم به ما وحی کنند.

این عدالت خداوند است که در مبارزه نور و ظلمت، ما نیز برای هدایت به سمت آن چیزی که نیاز داریم، ابزاری داشته باشیم؛ مثلاً چیزهایی که در الهامات می آید - هم الهامات شیطانی و هم الهامات رحمانی - حدس هایی اند که برای ساختن فرضیات علمی زده می شوند و می توانند در خدمت توسعه قدرت دنیوی و شیطانی و یا در خدمت توسعه قدرت الهی و ربوبی قرار بگیرند.

### ۲-۴-۲. تنظیم موازنه میان عدل و بستر اقامه عدالت

به اقتضای عدالت تشریحی خداوند، در مسائل اجتماعی این را پذیرفتیم که خداوند در تشریح عادل است؛ بنابراین برای اقامه آنچه برای تنظیم روابط میان مؤمنان و حتی غیرمؤمنان اعلام فرموده است، زیربنا و بستر عدالت اجتماعی را می سازد و اگر قرار است علم اقتصاد، تنظیم عدالت را در حوزه مسائل مالی و اقتصادی فراهم کند، حتماً باید استناد بر آن مبانی شرعی داشته باشد؛ در غیر این صورت، از مسیر عدالت خارج شده است.

این مسئله در علوم دیگر نیز به همین ترتیب است؛ پس اقتضای عدالت تشریحی خداوند این است که به شریعتی مراجعه کنیم که می‌دانیم تنظیمات عادلانه از آن خارج می‌شود و باید زیربنای علوم انسانی را در چنین شریعتی بیابیم.

### ۳-۴-۲. وحی معیار صحت معارف

آنچه گذشت درباره مبانی و متدهای گسترش علوم انسانی بود و حال اینکه در کنار این مبانی، مبانی معرفتی نیز وجود دارد که به ماهیت علم می‌پردازد؛ بنابراین آنچه در این بحث بدان اشاره می‌شود، درباره مبانی معرفتی است که در ذات علم اثرگذار است.

علم چیست؟ فرضاً اگر درباره درستی و نادرستی گزاره‌ای از علوم انسانی بحث کنیم؛ یعنی بدانیم مسئله‌ای درست است یا خیر، می‌گوییم «علم چیزی است که مطابق واقع باشد»؛ بدین معنا که گزاره صادق یعنی گزاره مطابق واقع. اگر فرض کنیم همین تعریف درست است، باید دید بر این اساس، راه کشف صدق چیست؟ با توجه به اینکه عین واقع در اذهان ما وجود ندارد، ممکن است بخشی از واقع و عینیت آن را در بعضی از معارف مثل معارف حضوری داشته باشیم؛ ولی در بیشتر معارف که حصولی‌اند و واقع در نزد ما حاضر نیست، چگونه باید مطابقت با واقع را بفهمیم؟ مثلاً وقتی اعلام می‌کنند «قاعده بازار اینچنین است» و یا «فرمول عرضه و تقاضا درست است»، یک گزاره اقتصادی است و برای فهمیدن پرسش‌هایی همچون: «آیا این گزاره واقعاً درست است یا خیر؟»، «معیار صحت آن چیست؟» و «ملاک آن چیست؟»، برخی می‌گویند از راه تجربه، معیار صحت را به دست می‌آوریم و برخی با نگرش عقلانی فلسفی به آن نگاه کنند؛ ولی بهترین معیار، وحی است. اگر خداوند را در وعده و قولش

صادق بدانیم، این وحی که در اختیار ما قرار دارد، می‌تواند معیار صحت معارف دیگر قرار گیرد. البته باید وحی را فهمید و دانست که نسبت این معارف وحیانی با معارف دیگر چگونه است.

در حال حاضر به طور اجمال می‌توانیم بپذیریم که وحی می‌تواند معیار صحت معرفت انسانی شود تا به لحاظ معرفت‌شناختی بتوانیم براساس وحی، درباره درستی و نادرستی دانش‌های انسانی داوری کنیم؛ یعنی وحی، داور شود. حال اگر حوزه کشف را کنار بگذاریم و درباره گزاره‌های علمی به سراغ حوزه داوری برویم، باید بدانیم ملاک داوری درباره آنها چیست؟ آیا فقط عقل جمعی است؟ پاسخ این است که عقل جمعی نیز بر خطا استوار است؛ در حالی که ما به دنبال معیاری معصوم هستیم و عصمت در وحی است و در مرتبه بعدی به امامت می‌رسیم؛ زیرا علم امام هم معصومانه است و همان استدلالی که درباره وحی بیان شد، در علم امام و عصمت این علم، ساری و جاری است. بنابراین دو دسته از معارف از مطلب برداشت می‌شود:

### ۵-۲. معاد

نظر ما درباره نقش معاد در تنظیم علوم انسانی براساس جهان‌بینی اسلامی، شبیه همان چیزی است که درباره شریعت مطرح شد. اعتقاد ما در معاد این است که همه رفتارهای انسانی - درونی و بیرونی - اعم از خرد و کلان - هم فردی و هم اجتماعی، بدون استثنا به لحاظ ارزشی مورد داوری قرار می‌گیرند و چیزی خالی از این حکم نخواهد بود. اگر چنین است و هر رفتاری که از ما سر می‌زند - اعم از فردی و اجتماعی و بقیه مواردی که گفته شد - مشمول این داوری قرار خواهد گرفت؛ بر این اساس باید ببینیم ملاک صحتی که خدای متعال آن را

قبول دارد، آیا بر این رفتارها قابل جریان است یا خیر؟  
 بنابراین باید به دنبال یافتن راهی باشیم تا همه رفتارهای ما را به سعادت اخروی هدایت کند که از جمله آن رفتارها می‌توان از رفتار اجتماعی و رفتارهایی که براساس سفارش و توصیه‌های علوم انسانی به ما می‌شود، نام برد؛ یعنی رفتارهایی که در واقع می‌خواهند ما را رهبری کنند تا ما براساس آنها عمل کنیم. این‌گونه رفتارها که خالی از حکم و ارزش نیستند، به طور قطع مشمول آن داوری اخروی خواهند بود. البته شاید گفته شود ملاک داوری، نیت افراد است؛ ولی نیت به تنهایی نیست، بلکه ایمان می‌خواهد و در کنار ایمان نیز باید عمل صالح باشد و عمل اجتماعی و نظامات اجتماعی باید مصداق عمل صالح قرار گیرد؛ بنابراین باید در نسبت با اموری که قرار است در معاد داوری شود، مانند علوم انسانی حساس باشیم.

### چیستی علوم انسانی

آقای دکتر خسروپناه  
 در این مبحث از زاویه دیگری به مسئله تأثیر کلام بر علوم انسانی می‌نگریم و بیشتر باید درباره چیستی علوم انسانی مخصوصاً علوم انسانی تحقیق‌یافته صحبت شود. البته اگر تصویر واقع‌بینانه‌تری از این دسته دانش‌ها داشته باشیم، شاید دقیق‌تر بتوان درباره تأثیر کلام بر علوم انسانی سخن به میان آورد.  
 معانی متعددی برای علوم انسانی ذکر کرده‌اند؛ برخی از معانی، معنای عام و برخی خاص است.

### معنای عام

گاهی علوم انسانی را به معنای علوم غیرطبیعی و مهندسی در نظر می‌گیرند؛

یعنی هر علمی که از علوم طبیعی، مهندسی و پزشکی نیست، علوم انسانی است؛ بنابراین در این تعریف، ادبیات و علوم نقلی، علوم شهودی، علوم عقلی، علوم انسانی تجربی و عقلی همه در داخل این مجموعه قرار می‌گیرند.

### معنای خاص

آنچه در این بحث مد نظر است، علوم انسانی به معنای وسیعش نیست، بلکه معنای دوم آن که عبارت از علوم رفتاری، اجتماعی، تجربی و عقلی است، مورد بحث ماست. این علوم رفتاری - اجتماعی چه علمی هستند؟ علوم رفتاری - اجتماعی تحقیق‌یافته، رفتار و نهادهای اجتماعی در خارج نیستند. ما به رفتارها و نهادهای اجتماعی، علوم انسانی نمی‌گوییم. علوم انسانی، رفتاری اجتماعی، مجموعه‌ای از گزاره‌های نظام‌مندند که با روش‌های تجربی عقلی و مبانی غیرتجربی، به تبیین یا تفسیر رفتارهای فردی و اجتماعی انسان تحقیق‌یافته می‌پردازد؛ یعنی موضوع علوم رفتاری و اجتماعی، انسان تحقیق‌یافته است، انسان محقق است و از سویی روش آن تجربی - عقلی است، مبانی آن غیرتجربی است، رفتارهای فردی و اجتماعی را یا «تبیین و تفسیر» می‌کند و یا «ترکیبی از این دو». علت اینکه این دو جداگانه آورده شد، این است که در علوم انسانی تحقیق‌یافته برخی پارادایم‌ها، پارادایم‌های تبیینی یا پوزیتیویستی و یا نئوپوزیتیویستی‌اند و برخی پارادایم‌ها هرمنوتیکی و تفسیری‌اند و برخی نیز ترکیبی از این دو هستند که به آنها «پارادایم‌های انتقادی» می‌گویند؛ یعنی میان سخن دورکیم و ماکس وبر درباره جامعه، تفاوت است. دورکیم وقتی درباره جامعه حرف می‌زند، پارادایمش پارادایم تبیینی است؛ ولی وقتی وبر از جامعه سخن می‌گوید، پارادایمش تفسیری است؛ البته براساس هرمنوتیک دیلتای. وقتی عالمان علوم انسانی مکتب فرانکفورت - مخصوصاً جامعه‌شناسانی مثل مارکوزی یا هابرماس - درباره جامعه حرف می‌زنند، ترکیبی تبیینی و تفسیری دارند.

## ۱/۱ - سبیری در تطور مدیریت علوم انسانی موجود بر تکامل انسان

عالمان علوم انسانی درصددند به تبیین یا تفسیر رفتارهای فردی و اجتماعی انسان تحقق یافته پردازند. البته با روش‌های تجربی عقلی و مبانی غیرتجربی. گفتنی است برخی پارادایم‌ها، پارادایم‌های پسامدرن‌اند؛ مانند نظریه گفتمانی فوکو، لاک و موف. آنها نیز برای تبیین یا تفسیر پدیده‌های انسانی، پارادایم دیگری دارند.

علوم انسانی رفتاری و اجتماعی، علاوه بر تبیین یا تفسیر انسان تحقق یافته - که اولین کارش است - دو کار دیگر نیز انجام می‌دهد. کار دوم علوم انسانی موجود این است که از راه بایدها و نبایدهای ارزشی، انسان بایسته را معرفی می‌کند و کار سوم اینکه از راه بایسته‌ها و نبایسته‌های ارزشی باید به انسان شایسته و ایده‌آل برسیم؛ یعنی علوم انسانی موجود - تا آنجا که دریافته‌ایم - سه‌گونه انسان را معرفی می‌کند: ۱. انسان بایسته: زمانی که ارزش‌ها را بیان می‌کند؛ یعنی از بایدها و نبایدها و از حقوق و اخلاق انسانی سخن می‌گوید و اتفاقاً علوم انسانی سرشار از ارزش‌های اخلاقی و ارزش‌های حقوقی است؛ مثلاً وقتی شما به روانشناسی، علوم تربیتی و یا اقتصاد می‌رسید، خواهید دید بخشی از این علوم به ارزش‌ها می‌پردازند؛ یعنی گزاره‌های آنان فقط جزء گزاره‌های دیسکریپتیو نیست، گزاره‌های آنان نرمی تیواند، ارزشی‌اند، بایدها و نبایدها؛ به عبارت دیگر «ای انسان باید؛ ای انسان نباید» هستند.

کار دیگر علوم انسانی، تعریف انسان ایده‌آل است که از آن به «انسان شایسته» یاد می‌شود؛ مثلاً اقتصاد هائیک یا اقتصاد فیریدمن، معتقد است انسان اقتصادی شایسته یعنی انسان عقلایی. انسان شایسته هابز یا انسان شایسته لاک یا هائیک تفاوت دارد. هریک از این اندیشمندان به دنبال تبیین یک انسان ایده‌آل نیز هستند. بر این اساس، بایدها و نبایدهایی را بیان می‌کنند تا به آن انسان

شایسته‌ای که خود تعریف می‌کنند، برسند؛ یعنی از راه انسان بایسته، به انسان شایسته می‌رسند، در حالی که لازمه رسیدن از راه انسان بایسته به انسان شایسته، توصیف «انسان تحقق‌یافته» است.

بدین ترتیب از روش‌های تبیینی تفسیری استفاده می‌کنند تا رفتارها و نهادهای انسان تحقق‌یافته را توضیح دهند. به همین دلیل است که فوکو انقلاب اسلامی ایران را تبیین و تفسیر می‌کند یا به عنوان مثال، خانم *تدا / اسکاچپول* و یا خانم نیکی *کدی* درباره انقلاب اسلامی ما صحبت می‌کنند تا بفهمد انقلاب تحقق‌یافته در ایران چیست. به عبارت دیگر، بشناسد انسان ایرانی کیست؛ سپس براساس بایدها و نبایدها، می‌گوید: ای انسان ایرانی! تو با این بایدها و نبایدها به آن انسان شایسته‌ای که ما می‌خواهیم، باید برسی!

در واقع علوم انسانی موجود، سه کار انجام می‌دهد: ۱. توصیف انسان شایسته؛ ۲. تبیین و تفسیر انسان تحقق‌یافته؛ ۳. توصیه و بیان انسان بایسته که بیان ارزش‌هاست؛ بنابراین وقتی فرایند تحقق علوم انسانی موجود را بررسی می‌کنیم، خواهیم دید علوم انسانی موجود - که مجموعه‌ای از نظریه‌هاست - فرایندی دارد تا به این علوم انسانی برسد. این فرایند چیست؟

در رأس این فرایند، فلسفه هستی، فلسفه معرفت، فلسفه انسان و فلسفه دین قرار دارد. از این چهار فلسفه مضاف، دو شاخه استخراج می‌شود: ۱. ارزش‌ها، بایدها و نبایدها؛ ارزش‌های حقوقی و اخلاقی که در واقع این بایدها و نبایدها زاییده فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق است؛ ۲. انسان ایده‌آل و انسان شایسته که مشخص می‌کند انسان شایسته کیست. پس از اینکه «انسان بایسته» و «انسان شایسته» به وسیله فلسفه مضاف معرفی شد، با کمک روش‌شناسی خاصی - که



این روش‌شناسی نوعی پارادایم است؛ پارادایم تبیینی، پارادایم تفسیری یا پارادایم انتقادی و یا پارادایم پسامدرن - انسان تحقق‌یافته را توصیف می‌کند. در اینجا نظریه علوم انسانی تولید می‌شود. مجموع نظریات علوم انسانی نیز علوم انسانی را به وجود می‌آورد. در حال حاضر وضعیت علوم انسانی در غرب این‌گونه است؛ یعنی علوم انسانی تحقق‌یافته بدین‌گونه است.

### نقش علم کلام در علوم انسانی موجود

پرسشی که مطرح است اینکه علم کلام چه تأثیری بر این علوم انسانی می‌گذارد؟ دغدغه اصلی این است؛ یعنی باید مشخص کرد آیا کلام در تولید علوم انسانی تجربی عقلی که زاییده مبانی غیرتجربی است - مثل فلسفه بایدها و نبایدها و انسان‌های شایسته - نقشی دارد یا خیر؟ اگر کسی علوم انسانی تجربی عقلی را به علوم انسانی نقلی یا علوم انسانی فلسفی و یا علوم انسانی شهودی عرفانی تبدیل کند، موضوع عوض می‌شود؛ بنابراین باید دید این علوم انسانی تجربی عقلی، از کلام چه تأثیری می‌پذیرد؟

#### ۱-۲. تعریف علم کلام

علم کلام را می‌توان این‌گونه معنا کرد: دانش و مهارتی است که به تبیین، اثبات و دفاع اعتقادات دینی می‌پردازد. طبق این دیدگاه، فلسفه و احکام و بحث‌های انسان‌شناسی جزء کلام نیستند.

اگر امروزه بعضی از مباحث یادشده را در حوزه کلام مشاهده می‌کنیم، به این دلیل است که دانشی به نام انسان‌شناسی اسلامی یا فلسفه احکام نداشته‌ایم؛ بر این اساس متکلمان، برخی مقاطع جور و بار این مباحث را به دوش

کشیده‌اند؛ ولی دلیل نمی‌شود جزء علم کلام باشد. بنده کلام را در اعتقادات دینی یعنی خدا و صفات خدا و افعالی که مربوط به صفات است، منحصر می‌دانم (اینکه این توصیف به چه دلیل است، باید در جای خود بحث شود). با این تلقی از علم کلام که تبیین و اثبات دفاع از اعتقادات دینی را می‌پردازد، می‌خواهیم تأثیرگذاری را معین کنیم. در این نگاه، علم کلام به مباحث انسان‌شناسی کاری ندارد - نه اینکه به جبر و اختیار کاری ندارد - بلکه جبر و اختیار را از آن جهت که مرتبط با صفات الهی است (یعنی توحید افعالی)، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم؛ ولی این‌گونه نیست که انسان‌شناسی جزء کلام باشد، اگرچه مسئله انسان‌شناسی از باب اشتراک در علوم، در علم کلام نیز مطرح می‌شود.

بنده فلسفه احکام را جزء علم کلام نمی‌دانم، بلکه باید دانش مستقلی باشد. حتی گذشتگان ما نیز با آنکه علل الشرایع داشتند، به این مباحث نپرداخته‌اند و این مسئله بدین معناست که آنها فلسفه احکام را جزء علم کلام نمی‌دانستند.

## ۲-۲. تأثیر کلام بر علوم انسانی عقلی غیر تجربی

کلامی که می‌خواهد به تبیین، اثبات و دفاع از اعتقادات دینی بپردازد، چه تأثیری بر علوم انسانی عقلی مبتنی بر مبانی غیر تجربی می‌گذارد؟  
علم کلام از دو جهت می‌تواند تأثیرگذار باشد:

### ۲-۲-۱. تأثیر در جوامع الهی براساس ایمان

علم کلام که علم اعتقادات است، یک انسان اعتقادی و مؤمن را به وجود می‌آورد. این انسان مؤمن، رفتارهای فردی و اجتماعی و فعالیت‌های اقتصادی،

سیاسی و اجتماعی از او سر می‌زند؛ سپس عالم علوم انسانی با نگاه تجربی عقلی، این رفتارهای فردی و اجتماعی انسان مؤمن را مطالعه می‌کند و به نظریه جدید علوم انسانی می‌رسد. آنچه امروزه علوم انسانی غربی درباره آن نظریه‌پردازی می‌کند، انسان سکولار است؛ بنابراین در جامعه‌شناسی، پیش از آنکه به نهاد خانواده تأکید کند، بر نهاد همجنس‌بازی تأکید می‌کند. چرا؟ چون آن انسان، این‌گونه مسائل برایش مهم است؛ ولی وقتی در جامعه‌ای مؤمنانه حاضر می‌شود، رفتارها تغییر می‌یابد.

شهید صدر<sup>ع</sup> در کتاب **فلسفتنا** بر این نوع تأثیر، توجه داشتند و فرموده‌اند: «اگر فقه اقتصاد در جامعه مؤمنانه تحقق پیدا کند، بعد ما می‌توانیم از نوع روابط اقتصادی مؤمنان، به نظریه‌های جدید اقتصادی برسیم». در بحث کلام نیز این مطالب مطابقت دارد؛ بدین معنا که علم کلام می‌تواند انسان کلامی یعنی انسان معتقد به اعتقادات اسلامی را به وجود آورد. وقتی جامعه از اعتقادات اسلامی برخوردار باشد، نوع روابط آنها تفاوت می‌یابد؛ مثل انسانی که اگر واقعاً به مبدأ و معاد مؤمن باشد، گران‌فروشی نمی‌کند، بلکه حتی فعالیت اقتصادی متفاوت می‌شود و از درآمد خود مبلغی را برای انفاق در نظر می‌گیرد؛ چون این انسان مؤمن است و نوع روابط اقتصادی را براساس ایمان خود تنظیم می‌کند و با انسانی که مؤمن نیست، تفاوت دارد.

پس می‌توان گفت این تأثیر یکی از جهات تأثیر علم کلام است؛ یعنی علم کلام در اعتقادات مؤمنان و انسان‌هایی که در جامعه مؤمنانه زندگی می‌کنند، تأثیر دارد و رفتار آنان منشأ تولید نظریات جدید علوم انسانی می‌شود.

## ۲-۲-۲. تأثیر بر جوامع غیرالهی از راه بایدها و نبایدها

جهت دوم تأثیرگذاری هنگامی است که تأثیرگذاری را فراتر از جامعه مؤمنان نشان دهیم؛ یعنی حتی اگر جامعه‌ای مؤمنانه نباشد، آیا علم کلام بر علوم انسانی و کشف و تولید نظریه‌های علوم انسانی تأثیر می‌گذارد یا خیر؟ بنده معتقدم علوم انسانی در هر سه گونه انسان: «انسان شایسته»، «انسان بایسته» و «انسان تحقق‌یافته» تأثیر می‌گذارد.

### الف) تأثیر در انسان بایسته

در انسان بایسته تأثیرگذار است؛ زیرا می‌خواهد ارزش‌ها، بایدها و نبایدها را بگوید. شکی نیست علم کلام و اعتقادات دینی بر بایدها و نبایدها تأثیرگذار است. نباید گفت بایدها و نبایدها از هست و نیست‌ها استنتاج می‌شوند که بعداً شبهه طبیعت‌گرانه میوم مطرح شود. ما آن را قبول نداریم؛ یعنی معتقدیم اگر گزاره‌ای هست، گزاره‌ای باید نتیجه یابد و به دست آید و بدین ترتیب رابطه حکمت عملی و نظری را می‌پذیریم؛ ولی صرف‌نظر از آن، هنگامی که علم کلام به اعتقادات دینی بپردازد، اعتقادات دینی، ارزش‌ها و بایدهای خاصی را بیان می‌کند. چرا امروزه فقه و حقوق و اخلاق ما با فقه و حقوق و اخلاق سکولار تفاوت دارد؟ چون اعتقاد به دین و علم کلام ما متفاوت است؛ پس ارزش‌ها، بایدها و نبایدها در کسی که به توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت، عدل و حکمت الهی اعتقاد دارد، تغییر می‌یابد.

### ب) تأثیر بر انسان شایسته

علم کلام بر انسان شایسته نیز تأثیر دارد. پرسش اینکه انسان شایسته کیست؟ و

یا انسان ایده‌آل کیست؟ آیا انسانی که هابز و لاک معرفی می‌کنند را شامل می‌شود یا انسانی که هایک و فریدمن معرفی می‌کنند، انسان عقلایی و اقتصادی است؟ علم کلام، مبانی انسان شایسته و انسان ایده‌آل را ذکر می‌کند. سنجش‌های مهم کلامی عبارت‌اند از: هدف از آفرینش، عبادت، قرب الی‌الله و کمال الهی. انسان کامل، انسانی ایده‌آل است، مخصوصاً اگر به کمال قائل شویم، بحث به واقعیت نزدیک‌تر می‌شود؛ هرچند نمی‌توان گفت همه انسان‌ها می‌توانند انسانی معصوم شوند؛ ولی مراتبی از آن را می‌توانند کسب کنند.

### ج) تأثیر در انسان تحقق یافته

کلام بر انسان و شناخت انسان تحقق یافته تأثیر دارد؛ یعنی کسی که به توحید در خالقیت اعتقاد داشته باشد، توحید افعالی را قبول داشته باشد، گستره خالقیت و ربوبیت افعالی را قبول داشته باشد و مسئله جبر و اختیار با مبانی شیعه را بپذیرد، در توصیف انسان تحقق یافته به نظریه‌ای می‌رسد که به طور قطع غیر از نظریه دورکیم و گیلنر است.

### مثال برای نشان دادن تأثیر علم کلام بر علوم انسانی

یکی از بحث‌های بسیار مهم در جامعه‌شناسی و نظریه جامعه‌شناسی، بحث ساختار و کارگزار است. ساختارگرایی و اراده‌گرایی، تقابل دوقطبی در فضای جامعه‌شناسی و روان‌شناسی است.

آیا ساختار بر اراده حاکم است یا اراده بر ساختار اجتماعی؟ از دهه هفتاد به بعد، نسل جدیدی به وجود آمد که موضعی انعطافی ارائه کرد و تصمیم داشت میان ساختار و کارگزار یعنی ساختارگرایی و اراده‌گرایی جمع کند که

شخصیتِ محوری آن شاید آنتونی گیدنز باشد. البته با بیان یک مثال می‌توان نشان داد چگونه نظریه گیدنز از یک مسئله کلامی متأثر است. آقای گیدنز نظریه ساختاریابی را قبول کرده است و می‌گوید: «پدیده‌های اجتماعی، رویدادهای و تحولات سیاسی و اجتماعی، فقط زاییده اراده و کنش‌های فردی نیست و زاییده ساختار فردی و اجتماعی هم نیست». گیدنز نظریه دیالکتیکی (ترکیبی) را مطرح می‌کند و می‌گوید: «هم ساختارهای سیاسی و هم مراحل ثبت‌بندی این دو با هم تلفیق شده و رفتارهای اجتماعی از انسان سر می‌زند»؛ یعنی ساختار و کارگزار، دو روی یک سکه‌اند و یک وابستگی متقابل دارند؛ ولی نقش ساختار، پُررنگ‌تر از کارگزار است، یعنی ساختاریابی گیدنز جمع ساختارگرایی و اراده‌گرایی و حاکمیت ساختارگرایی بر اراده‌گرایی است. حال این پرسش مطرح است که اگر ما در جبر و اختیار «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» نظریه شیعه را بیاوریم، آیا می‌توانیم این نظریه را بپذیریم؟ قطعاً در این حالت، نظریه اجتماعی ما تغییر می‌یابد.

میشل فوکو وقتی انقلاب اسلامی را تفسیر می‌کند، دقیقاً براساس باورهای اعتقادی پُست‌مدرن اوست. خانم کدی وقتی انقلاب اسلامی ایران را تفسیر و تبیین می‌کند، براساس باورهای اعتقادی مدرنیته و جهان‌مدرنیسم است؛ یعنی حتی اگر پدیده اجتماعی در جامعه مسلمانان نباشد، وقتی بخواهیم پدیده انسانی را با نگاه تجربی عقلی تبیین یا تفسیر کنیم، بر باورهای اعتقادی تأثیر می‌گذارد؛ مانند نظریه کنش التقاطی هاورماس.

## جمع‌بندی

حاصل مطالب پیش‌گفته دو مطلب است: مطلب اول اینکه گمان نشود علوم انسانی موجود فقط توصیف تجربی عقلانی انسان تحقق‌یافته دارد. انسان شایسته و بایسته را در کنارشان انسان تحقق‌یافته معرفی می‌کند؛ مطلب دوم اینکه علم کلام در دو جهت بر علوم انسانی تأثیرگذار است: ۱. در تولید انسان مؤمن و تحقق رفتارهای فردی و اجتماعی انسان مؤمن و کشف نظریات جدید علوم انسانی از چنین انسانی؛ ۲. تأثیری که علم کلام می‌تواند بر علوم انسانی بگذارد؛ بدین معنا که برای انسان شایسته، انسان فرهیخته و تبیین و تفسیر انسان تحقق‌یافته مبنا شود، هرچند این انسان تحقق‌یافته در یک جامعه غیردینی باشد.

## فلسفه نقد

آقای دکتر حمیدرضا شاکرین

مسئله علم کلام و نقش آن در علوم انسانی، مسئله‌ای بسیار بنیادی و کلیدی است و شروع این بحث‌ها بسیار ارزشمند است.

منظور از نقد در واقع انتقاد نیست، به خصوص که (در این نشست) ناقد نیز از پایگاهی وارد قضیه می‌شود که خودش طرفدار همین ایده‌ها و دیدگاه‌هاست، بلکه منظور گفت‌وگویی است برای تبیین و تشریح بیشتر ابعاد و اضلاع این مطالب تا تلنگری زده شود به مطالب و جوانبی که یا مغفول مانده است و یا نمی‌توان در فرصت کوتاه به آن پرداخت و زمینه‌ای شود تا در ادامه تکامل یابد. عنوان این نشست، بحث تأثیر علم کلام بر علوم انسانی و به خصوص

علوم انسانی اسلامی است که می‌خواهیم تولید کنیم. گرچه عنوان می‌تواند فراگیر باشد؛ یعنی بسیاری از علوم انسانی موجود در جهان یا علمی که در جهان غرب پدید آمده است و آنها هم ممکن است مبانی الهیاتی داشته باشند را شامل می‌شود.

### دو نگاه در تبیین مسئله

در بررسی مسئله آنچه باید مورد توجه قرار گیرد اینکه ما دو نگاه می‌توانیم داشته باشیم: ۱. تاریخی (یا به تعبیری پسینی)؛ ۲. پیشینی.

در اینجا علوم انسانی موجود را قدری ریشه‌یابی می‌کنیم تا ببینیم از کدام مبانی الهیاتی یا به تعبیر رایج در میان ما مسلمانان، کدام مبانی کلامی سیراب شده و یا استفاده کرده است؛ چون این بررسی کمک می‌کند تا بتوانیم برای نگاه تأسیسی و تولیدی، عمق قضیه و تغییرات انسان‌ها را بهتر درک کنیم؛ بنابراین نگاه تاریخی در این مسئله واقعاً لازم است. نگاه دیگر که همان نگاه پیشینی است و معمولاً در تأسیس علوم انسانی - کاری که ما می‌خواهیم بکنیم - اهمیت زیادی می‌یابد.

### ضرورت نگاهی جامع‌تر به موضوع نشست

نخستین نکته ضروری اینکه ما می‌گوییم «تأثیر بین کلام بر علوم انسانی»، ولی وقتی وارد مباحث می‌شویم و جزئیات مطالب را می‌شنویم، عمدتاً نگاه به یک قضیه معطوف است و آن آرا و عقاید کلامی است. البته عقاید کلامی بخشی از علم کلام است و خارج از موضوع نیست؛ ولی جزئی از موضوع است. علم کلام یک دانش است و یک دانش فقط مسائل و گزاره‌هایش نیست، بلکه



مجموعه‌ای از گزاره‌های هم‌بسته‌ای است که پیرامون یک موضوع یا وجه جامعی قرار می‌گیرند؛ اما در عین حال، مسئله مهم، اهداف و متدولوژی آن است که در علم و شناخت این علم دخیل‌اند. وقتی می‌خواهیم تأثیر علم کلام را بر علوم انسانی ببینیم، باید تأثیر متدولوژی آن را نیز ببینیم، نه فقط تأثیر عقاید و گزاره‌های دورن این علم که به نظر بنده جا دارد این قسمت به مطلب اضافه شود و در تکمیل این مباحث مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا اگر اهداف و متدولوژی تأثیر ندارند؛ پس منظور از علم کلام شده عقاید دینی، اشکالی هم ندارد؛ ولی اگر تأثیر دارد، لازم است که واقعاً مورد بررسی قرار گیرد.

### نگاه تجویزی و تحلیلی

نکته دیگر اینکه وقتی ما می‌گوییم تأثیر علم کلام یا عقاید دینی یا گزاره‌های کلامی و... گاهی در مقام تجویز و توصیه‌ایم و گاهی در مقام توصیف و تحلیل. این نگاه عمدتاً نگاه تجویزی است که وقتی می‌خواهیم علم انسانی بسازیم؛ از یک سو باید این مبانی، عقاید و دیدگاه‌ها را در نظر بگیریم و متناسب با آن، دانشی را تولید کنیم؛ از سوی دیگر نقشی است که در واقع در بیان توصیف آنیم؛ یعنی می‌گوییم چه بخواهیم و چه نخواهیم، کلام و عقاید این نقش را دارد. توجه به این مسئله از این جهت مهم است که در نگاه اول، ما عمل اختیاری انجام می‌دهیم و در نگاه دوم، گاهی بدون اینکه خودمان توجه داشته باشیم و آگاهانه وارد میدان شویم، تأثیر خود را می‌گذاریم و محقق و اندیشمند را به سمت و سویی خاص می‌برد. توجه به این قضیه - توجه به اهداف و روش‌ها - و اینکه منبع هدایت و سمت حرکت از کجاست، دقت دانشمند را

افزایش می‌دهد و می‌تواند - اگر نسبت به مبانی خودش تنقیح دقیقی نداشته - او را برای انجام آن کار حساس کند؛ بنابراین رصدکردن روند تأثیرگذاری از برخی تأثیرهای مخلی که چه بسا بر اثر برخی از غفلت‌ها ممکن است پدید آید، جلوگیری می‌کند.

بنابراین وقتی می‌خواهیم تأثیر کلام را در علوم انسانی ببینیم، مهم است که ما هر دو جنبه قضیه را به دقت دنبال کنیم و در مقام تأسیس، هم متوجه باشیم که دانش را براساس چه مبنایی می‌خواهیم بسازیم، هم متوجه این باشیم که چه بسا دانشمند بدون توجه به مبانی و التفات آگاهانه تحت تأثیر چیزهایی قرار می‌گیرد. این مسئله هم قدرت تحلیل ما را در دانش‌های موجود بالا می‌برد و می‌توانیم آنها را ارزیابی کنیم و هم در مقام تأسیس، از بعضی تأثیرهای غافلانه‌ای که ممکن است مخل نیز باشد، جلوگیری می‌کند.

### ضرورت توجه به فرایند تأثیرگذاری

نکته مهم اینکه وقتی ما از تأثیر مبانی کلامی، عقاید کلامی یا علم کلام سخن می‌گوییم، باید به سازوکار و فرایند این تأثیرگذاری توجه ویژه داشته باشیم؛ ولی این موضوع به تنهایی کافی نیست؛ زیرا این فرایند تأثیرگذاری می‌تواند موارد پیچیده‌ای داشته باشد؛ بنابراین جا دارد که این مسئله مورد بررسی‌های دقیق و جدی قرار گیرد که چگونه یک مبنای کلامی، یک عقیده و یک دیدگاه، در علوم انسانی تأثیر می‌گذارد و در مرحله بعدی باید روشن شود که حد و اندازه تأثیر تا کجاست و چه سازوکاری وجود دارد؟

حال اگر این فرایند دقیقاً شناسایی و مطالعه شود، نتیجه‌اش

«آسیب‌شناسی» قضیه است؛ چون وقتی می‌گوییم تأثیرگذاری، نفس تأثیرگذاری را مطرح کرده‌ایم؛ ولی به لحاظ ارزشی، آیا این تأثیرگذاری‌ها مثبت و مفید به حال علم است یا مخل؟ و یا هر دو تأثیر را دارد؟ آیا این تأثیرها قابل پیش‌بینی و کنترل‌اند؟ و اگر جایی تأثیر مخل بگذارد، چگونه می‌شود از آن تأثیرهای مخل جلوگیری کرد؟ آیا تأثیر مثبت دارد؟ و آیا قابل افزون‌سازی و توانمندسازی هست یا خیر؟ اینها چیزهایی است که وقتی سازوکارها را بررسی، مطالعه و بازبینی می‌کنیم، می‌توانیم کم‌کم با آن آشنا شویم و اگر احیاناً تأثیرات مخل دارد، راه‌های آسیب‌شناسی مقابله با آن را نیز بیاموزیم، بشناسیم، کشف کنیم و عمل کنیم.

### نگاهی فراتر از «شکار عقاید» در علوم انسانی

نکته مهم و البته مثبت دیگر اینکه نقش دین و عقاید دینی در علوم انسانی را فقط نقش در مقام شکار نمی‌دیدند. این مسئله از این جهت مهم است که بسیاری بحث علم دینی را مطرح می‌کنند؛ ولی برخی فقط این بحث را در مقام «گردآوری و شکار» به حساب می‌آورند و برای نقش عقاید، تا این اندازه ارزش قائل‌اند؛ اما در مسئله داوری، دین را از صحنه خارج می‌کنند و این در واقع بر یک مبنای معرفت‌شناختی سکولار مبتنی است که ارزشی برای وحی و داده‌های وحیانی یا کلام معصومین علیهم‌السلام به لحاظ معرفتی قائل نیست. این نکته از نکات مهمی است که اگر کسی می‌خواهد در حوزه علوم انسانی نظریه‌پردازی کرده، راه‌گشایی کند و تأثیرها و عقاید را بررسی کند، باید تکلیف خود را با این مسئله روشن سازد و این مطلب بیشتر از این جهت مهم است که اگر میان یک

داده وحیانی و دینی با آنچه از راه مجاری دیگر و ابزارهای معرفت بشری به دست می‌آید، تعارضی پدید آمد، کدامیک مقدم است؟ اینجاست که اگر انسان از آن غفلت کند، دوباره به سمت دانش‌های سکولار می‌چرخد و چیزی برای علوم دینی باقی نمی‌ماند.

### نقد بر دیدگاه آقای دکتر شاکرین

آقای دکتر خسروپناه

بنده نقد خاصی ندارم و شاید تکمیل فرمایشات ایشان باشد؛ بنابراین چند نکته را در این جهت متذکر می‌شوم:

**نکته اول:** به نظر بنده بحث بیشتر در حوزه تأثیر اعتقادات دینی بر نظریه‌های علوم انسانی بود؛ ولی طبیعتاً تأثیر اهداف کلام بر اهداف علوم انسانی یا تأثیر روش‌شناسی علم کلام بر روش‌شناسی علوم انسانی یا حتی تأثیر روش‌شناسی علم کلام بر نظریه‌های علوم انسانی و زوایای دیگر نیز جای بحث دیگری دارد. ما فقط می‌خواهیم بر روی یک زاویه بحث کنیم؛ از سویی این بحث‌ها نو و جدید است و خیلی کار نشده و یا اصلاً کار نشده است؛ از سوی دیگر، فرصت نیز اقتضا نمی‌کرد؛ بنابراین من متوجه بودم و در برخی از نوشته‌ها نیز آورده‌ام که روش‌شناسی علم کلام چه تأثیری می‌تواند بر روش‌شناسی علوم انسانی داشته باشد.

**نکته دوم:** نکته دیگر اینکه آگاه‌سازی به تأثیر کلام بر علوم انسانی یعنی نشان‌دادن تأثیر اعتقادات و باورهای کلام بر علوم انسانی. به نظر بنده این کار در

محدوده وظایف فلسفه علوم انسانی و فلسفه علم کلام است. هرچند عالمان علوم انسانی ناخودآگاه از باورهای کلامی‌شان در تولید نظریات علوم انسانی متأثر می‌شوند، و گرنه کشف و تبیین فلسفه علوم انسانی یا فلسفه علم کلام کار فیلسوف است، این کار عالمان علوم انسانی نیست. عالمان علوم انسانی ناخودآگاه این تأثیر و تأثر در نظریاتشان یافت می‌شود.

**نکته سوم:** بیان سازوکار و فرایند تأثیرگذاری علم کلام بر علوم انسانی خیلی مهم است. به نظر بنده از مهم‌ترین مباحث تأثیرگذاری، تبیین فرایند تأثیرگذاری است که بنده به اختصار بحث کردم و البته به صورت مفصل در نوشته‌های دیگر نیز آورده‌ام که دقیقاً چه مراحل وجود دارد. طبیعتاً بعد از آن باید آسیب‌شناسی را نیز انجام داد که این تأثیرگذاری در کجا مثبت و در کجا منحل است؟

**نکته چهارم:** علم کلام نسبت به نظریه علوم انسانی در مقام داوری تأثیرگذار است و فقط در مقام گردآوری نیست؛ تأثیرگذاری هم در گردآوری و هم در داوری است.

گفتنی است: اولاً، تفکیک گردآوری و داوری از تفکیک‌های نئوپوزیتیویست‌هایی مانند رایشن باخ است و امروزه هیچ فیلسوف علمی این مسئله را قبول ندارد و تاریخ علم نیز نشان داده است که داوری و گردآوری آن‌گونه که پوزیتیویست‌ها و نئوپوزیتیویست‌ها گمان می‌کردند، تفکیک‌پذیر نیست؛ ثانیاً، کدام داوری؟ در اینجا تفاوتی میان نظر بنده و آقای دکتر صادقی وجود دارد و آن اینکه بحث ایشان بر محور «داوری نقلی» است؛ ولی بحث بنده بر محور داوری «تجربی عقلی» استوار است. باورهای کلامی در داوری تجربی

عقلی تأثیرگذار است، نه اینکه فرضاً ببینیم قرآن و سنت درباره انسان تحقیق یافته و انسان بایسته چه می‌گوید که در واقع همان علوم انسانی نقلی است. البته ارزش زیادی نیز دارد و قابل نفی نیست. تفاسیر موضوعی موجود - که گذشتگان هم کار کرده‌اند و شاید هزاران جلد کتاب درباره تفسیر موضوعی و علوم قرآنی به وسیله عرب‌ها نوشته شده است - علوم انسانی نقلی است؛ ولی آنچه حیاتی‌تر است و اولویت دارد اینکه چگونه گزاره‌های کلامی در مقام داوری تجربی عقلی تأثیرگذار است؟ تبیین این فرایند بسیار مهم است.

گمان بنده این است که اگر باورهای کلامی و باورهای دینی دیگر در داوری تجربی عقلی تأثیرگذار شد، دیگر تعارضی با نقل نمی‌یابیم تا به دنبال تقدم یکی بر دیگری باشیم. یکی از راه‌های جلوگیری از تعارض یا حل تعارض میان علوم انسانی و دین، تأثیرگذاری باورهای کلام و باورهای دینی بر داوری تجربی عقلی است. البته در اینجا چالشی ایجاد می‌شود بدین معنا که اگر باورهای کلامی و دینی در داوری تجربی عقلی تأثیرگذار باشند و همچنین باورهای سکولار نیز تأثیرگذار باشند، پس همه نظریه‌های علوم انسانی نسبی می‌شوند. آنگاه باید دید معیار ارزشیابی چیست؟ این مسئله باید حل شود. بنده معتقدم این اشکال با مبنای ما که مبنای رئالیستی است، قابل حل است؛ ولی کسانی که گرایش پُست‌مدرن دارند مثل برخی که در توضیح علوم انسانی اسلامی و علم دینی، از اندیشه فوکو متأثر شدند، برای آن قابل حل نیست؛ چون مبنای آنها مبنای نسبی‌گرایی است.

## آقای دکتر صادقی

ملاک کشف علوم انسانی حقیقی، با اشراق و حیانی است.

نخستین نکته بنده درباره همین مطلب است و آن اینکه در حوزه بحث تأثیر علم کلام بر علوم انسانی، به دنبال تولید علوم انسانی نقلی نیستیم و اصلاً چرا تفکیک می‌کنیم؟! ما به دنبال تولید علوم انسانی حقیقی هستیم؛ یعنی به گونه‌ای باشد که: اولاً، واقعیت انسان را آن‌چنان که هست، به ما نشان دهد؛ ثانیاً، انسان مطلوب را نیز معرفی کند؛ ثالثاً، راه حرکت را از واقعیت انسانی به انسان مطلوب، هم از بُعد فردی و هم در بُعد اجتماعی نشان دهد. ما به دنبال این واقعیتیم و اینکه این واقعیت از کجا به دست می‌آید؟ صحبت ما اینجا بود که گفتیم در معرفت‌شناسی علوم انسانی و همه علوم، باید به نوعی به این نکته توجه کنیم که معیار صحت معرفت چیست؟ بحث بنده نه نقلی، نه عقلی و نه تجربی است. در اینجا پرسشی معرفت‌شناسانه مطرح است و آن اینکه معیار معرفت چیست؟ اگر معیار معرفت را برحسب فرض «کشف واقع» بگیریم، سپس بگوییم راه کشف واقع چیست، بهترین راه را وحی و نظر معصوم علیه السلام می‌دانیم و از او مدد می‌جوییم و در بخش‌های دیگر نیز تجربه و عقلمان را سامان می‌دهیم.

این بدین معنا نیست که عقل ما یک «عقل سکولار خودبنیاد جدای از وحی» است، بلکه عقلی است که از وحی اشراق شده، تغذیه کرده و رشد می‌کند. یک عقل رشدنیافته در حد عقل فطری اولیه که خداوند به بشر داده است، در این حد باقی نمی‌ماند، بلکه عقلی است که از وحی تغذیه می‌کند و از پستان وحی شیر می‌خورد، نتیجه‌اش عقلی است که عقل الهی می‌شود. آنگاه نتایج آن بر همه

معارف به ویژه علوم انسانی تأثیرگذار است؛ بنابراین به دنبال واقع‌ایم، نه به دنبال یافتن یک علم نقلی یا درست‌کردن علم تجربی نقلی.

### تولید علوم اسلامی یا اسلامیزه کردن علوم

قصد ما این نیست که علوم انسانی غربی موجود را اصلاح کنیم یا آن را اسلامی کنیم؛ زیرا اسلامی کردن علوم انسانی محقق به دلایل گوناگون، سخن به جایی نمی‌برد، بلکه می‌توان گفت ممکن نیست؛ چون اختلاف در مبانی، روش‌ها، ارزش‌ها و مجموعه گرایش‌های میان عالمان دینی و سکولار جدی است. ما برآنیم علوم انسانی مطلوبی تولید کنیم که با آن بتوانیم جامعه دینی خود را اداره کنیم و با آن انسان، جامعه و راه پیشرفت او را بهتر بشناسیم و حرکت او به سوی سعادت را نشان دهیم؛ یعنی وقتی می‌گوییم «علوم انسانی»، مقصود ما همین است، نه اینکه بخواهیم جامعه‌شناس موجود غربی را عیناً بیاوریم و نظریه‌اش را کمی اسلامیزه کنیم.

نکته دیگر درباره بحث رفتارشناسی، اینکه بنده مطلب را قبول دارم؛ ولی به دلیل ضیق وقت فرصت نشد، اگرچه در ضمن برخی بحث‌ها به روش‌شناسی نیز اشاره شده است؛ مثلاً وقتی وارد مباحث معرفت‌شناسی می‌شویم، در واقع بحث روش‌شناسی کرده‌ایم؛ زیرا بیشتر بحث معرفت‌شناسی، روش‌شناسی است. یکی از اشکالاتی که گفته شد اینکه گفتند نگاه بنده عمدتاً تجویزی است و حال اینکه بحث معرفت‌شناسی کاملاً توصیفی بود؛ یعنی نشان می‌داد که شناخت واقعیت انسانی و جامعه انسانی، با معیار صحت وحی ممکن است، نه با راه‌های دیگر و یا معیار اولی که در بحث عدل مطرح شد - بحث عدل، دو



بخش داشت: بخش اول، اینکه واقعیت جهان به گونه‌ای است که جهان ابزار کمک و استعانت به هر دو گروه مؤمن و کافر را فراهم کرده است - این یک گزارش از واقعیت است، نه یک توصیه و نیز در برخی بحث‌های دیگر، نگاه توصیفی در آن بود، هرچند نگاه تجویزی هم داشتیم.

بحث بعدی سازوکار فرایند تأثیرگذاری بود که البته بحث بسیار مهمی است. حتی این مسئله می‌تواند موضوعی برای بحث دیگری باشد و جای کار زیادی دارد تا دقیق‌تر وارد نقطه خاص مسئله شویم و ببینیم چگونه می‌شود این اثرگذاری را دنبال کرد. این بحث یک بحث کاملاً فلسفه علمی است و باید از منظر فلسفه علم، روش تأثیر و تأثرهای جهان‌بینی‌ها، ایدئولوژی‌ها، ارزش‌ها و عقاید را بر فرایند تولید علم ببینیم؛ هم در شکل فردی، هم در مقام کشف، هم در مقام داوری و هم در شکل جمعی که به طور عمده مقام داوری آن است که در روش تجربی است.

### نامفهوم بودن «علوم انسانی بر مبنای عقلی تجربی»

اینکه گفته شد «عقلی تجربی» و علوم انسانی موجود را عقلی تجربی معرفی کردند؛ به یک معنا درست است و ما هم این را قبول داریم؛ بدین معنا که در توضیح مطلب، ردپای عقل دیده می‌شود، هرچند بیشتر فیلسوفان علم تجربه‌گرا - که گرایش عمده عالمان و دانشمندان است - این‌گونه توضیح می‌دهند، علم خودشان را که علم تجربی است و چندان هم با عقل سروکار ندارند و یا میانه خوشی با عقل و گزاره‌های عقلی ندارند و اگر هم از عقل سخنی می‌گویند، آن را در حد دریافت‌هایی بنیادین به معنای اینکه چیزهایی که می‌توانند باشند یا

می‌توانند نباشند، فقط باید در مرحله داوری به شکل تجربی داوری شود. معمولاً هم آن را در مرحله کشف می‌برند یا حرف‌هایی که یک عقل بحتی ممکن است بزند یا یک عقل تربیت‌یافته در مسئله کشف علم ممکن است بزند؛ خودشان این را قبول ندارند.

اگر مقصود این است که ما کار آنها را تحلیل کنیم، این را هم قبول داریم که اینها تجربی، عقلی یا حتی اسطوره‌ای‌اند.

آن چیزی که در واقع علم را پیش برده است، فقط تجربه و عقل نیستند، بلکه در بخش زیادی از پیشبرد علم اسطوره‌ها دخیل بوده‌اند؛ یعنی حتی امور وهمی و خیالی در توصیف واقعیت و آنچه موجود هست، دخیل‌اند؛ ولی آن چیزی که این علم را علم کرده است، جنبه تجربی آن است که به شکل جمعی نیز درباره‌اش داوری کرده‌اند.

### آقای دکتر خسروپناه

بنده قصد نداشتم علوم انسانی موجود غرب را اسلامیزه کنم و اصلاً با آن مخالفم و معتقدم شدنی نیست؛ نه ممکن است و نه مطلوب، بلکه می‌خواهیم علوم انسانی مطلوب تولید کنیم و در این جهت کاملاً با رأی جناب آقای دکتر صادقی موافقم.

### ضرورت روش عقلانی تجربی برای رسیدن به انسان مطلوب

علوم انسانی موجود، چون باید به سه انسان «شایسته»، «بایسته» و «تحقق‌یافته» پردازد، اعتقاد بنده این است که انسان شایسته با روش عقلی و حیانی جواب می‌دهد؛ یعنی ما باید ترکیبی از روش عقلی و حیانی به کار ببریم تا به انسان

شایسته برسیم. انسان بایسته را با روش عقلی و حیانی به دست می‌آوریم؛ یعنی تا ترکیب روش عقلی و حیانی، انسان بایسته داریم. اینجا تفاوت فقط در این است که روش عقلی در انسان شایسته، عقل نظری است و در انسان بایسته، عقل عملی است؛ ولی در انسان تحقق‌یافته، بنده معتقدم روش عقلی تجربی مبتنی بر مبانی عقلی و حیانی توصیف می‌شود. چرا می‌گوییم تجربه عقلی و نمی‌گوییم تجربی و حیانی؟ زیرا بنده معتقدم قلمرو دین به صورت حداکثری در توصیف انسان تحقق‌یافته وجود ندارد؛ یعنی قلمرو دین در توصیف انسان تحقق‌یافته به صورت حداکثری نیست. مبنای بحث ما در قلمرو دین این است؛ بنابراین روش ما در تبیین و تفسیر انسان تحقق‌یافته، روش تجربی عقلی است، نه تجربی و حیانی؛ ولی این تجربه عقلانی بر مبانی عقلی و حیانی مبتنی است.

### چرا تجربی عقلی؟

اما چرا عرض می‌کنم تجربی عقلی؟ زیرا تا جایی که بنده مطالعه کردم، در مورد فلسفه علم، هیچ پوزیتیویستی ادعا نکرده است که تحقیقات ما تجربی محض است؛ به عنوان مثال، کارناب - که جزء شخصیت‌های مهم پوزیتیویسمی است - تصریح می‌کند که ما از روش قیاسی در همین تجربه استفاده می‌کنیم و یا آقای پوپر - که نئوپوزیتیویسم بوده و به حدس‌ها، ابطال‌ها و تأثیرگذاری مبانی غیرتجربی بر تجربه معتقد است - ایشان نیز به تعبیر روش تجربی قیاسی معتقد است و معروف است که روش تبیینی تجربی محض است؛ ولی این‌گونه نیست. خودشان هم معتقدند که صرف مشاهده نیست، بلکه مشاهدات و داده‌های حسی را با یک تحلیل عقلانی بررسی می‌کنند. حال این تحلیل عقلانی و قیاس

عقلانی، همان قیاس ارسطویی است یا خیر، اینجا دیگر مدل‌ها و منطقشان تفاوت می‌یابد.

### اشکال در تبیین گستره وحی

آقای دکتر صادقی فرمودند: در تعارض میان معارف وحیانی و معارف بشری، آن که می‌تواند حاکم باشد و معیار درستی و نادرستی و... در حوزه‌های معرفتی و حتی غیرمعرفتی قرار بگیرد، وحی است، البته چنین مطلبی درست است؛ ولی این پرسش وجود دارد که آیا علم کلام فقط از وحی به عنوان معیاری در حوزه‌های معرفتی و در داده‌های گوناگونی که پیش می‌آید در دفاعیات عقلانی، یاد می‌کند یا خیر؟ شریعت باید مسیر حرکت انسان را مشخص کند و شریعت به معنای خاص - فقه - باید به تنظیم روابط اجتماعی بپردازد تا جامعه‌شناسی و یا علوم دیگری که مبانی سکولار دارند، جایگزین نشوند و نقش‌آفرین نباشند. در این صورت آیا بهتر نیست بحث را به این سو متمایل سازیم که دانش کلام، نهایتاً در تبیین و ایضاح، در استدلال و تثبیت و در دفاع عقلانی در برابر پرسش‌ها و نیز تحکیم مبانی اعتقادی و از جمله آن مرکز ثقل و گرانگه مبانی اعتقادی در جریان وحی تحقق می‌یابد. وحی را هم می‌توان به عنوان منبع در جریان تولید علوم انسانی اسلامی و هم به عنوان چتر جامع بر سر علوم گوناگون بشری - براساس آیاتی همچون آیه ۸ و ۹ سوره حج\* و آیه ۲۰ سوره

\* وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ \* وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّثِيرٍ (حج: ۸).

لقمان،\* به طور مستقیم و یا در سوره نساء و برخی آیات دیگر از قرآن که مطرح شد که خداوند به پیامبر می‌فرماید: «وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۵۱) - به عنوان یک منبع بی‌رقیب مطرح کرد؛ بنابراین وحی می‌تواند در جهت متدسازی و ارائه روش نیز - به خصوص روش‌های ترکیبی و تلفیقی - نقش داشته باشد. همچنین می‌تواند به عنوان معیار و مقوله‌ای، حرف آخر را بزند و در واقع داوری را نیز در ابعاد گوناگون داشته باشیم.

وحی را نیز براساس اینکه بناست نقش اصلی را در تولید و تأسیس علوم انسانی اسلامی که قرار است در آینده تحقق یابد و بحث‌هایی مانند نقش علم کلام که در حقیقت مباحث پیشینه‌ای برای آن خواهد بود، باید بیشتر تبیین و توسعه دهیم.

### تعارض میان مبانی و نتیجه

پرسش بعدی درباره فرمایشات آقای دکتر خسروپناه مطرح است. ایشان فرمودند: منظور از علوم انسانی، علوم تجربی عقلی است؛ سپس این نکته را فرمودند که زاینده علوم غیرتجربی است. این مطلب با بحث ایشان مبنی بر اینکه مبانی، معانی سازند و حتی روش سازند، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه ممکن است ما علوم تجربی - عقلی براساس مبانی غیرتجربی داشته باشیم؟ یعنی حتی آن فلسفه مضافی که اشاره کردند یا مباحث دیگری که ذیل

\* أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (لقمان: ۲۰).

این مطلب برای انسان بایسته، شایسته، ایده‌آل و انسان تحقق‌یافته طرح کردند. حال اگر علوم انسانی محقق را تحلیل کنیم؛ یعنی آن چیزی که در مجموعه فرایند تحول و تکامل علوم به لحاظ معرفت‌شناختی در غرب بعد از رنسانس تحقق یافته است و ماحصل و برآیند آن این است که امروزه شاهدیم؛ یعنی با تکنولوژی و با مجموعه تولیدات صنعتی که به دنبال داشته و جامعه انسانی را نیز دچار تحول کرده است، به نظر می‌رسد آنها نیز بر مبانی غیرتجربی یعنی همین مبانی که ساخته شده‌اند، براساس نگاه تجربی و پوزیتیویستی و تحصیل‌گرایانه مبتنی است. این مبانی توانست در علوم دیگر نیز تأثیر بگذارد که نشان از تعارض میان خود آنهاست.

پرسش دوم اینکه ایشان براساس استفاده‌ای که از یکی از مطالب مرحوم شهید صدر درباره تولید انسان مؤمن و تأثیر علم کلام در انسان شایسته و ایده‌آل داشتند و به این نکته اشاره کردند که فقه اعتقادی، رفتار اعتقادی، انسان اعتقادی و براساس آن رفتار اعتقادی - که انسان معتقد است از او صادر می‌شود - علم زاینده می‌شود؛ یعنی عمل، زاینده علم است. به نظر بنده این یک سوی قضیه است که عمل می‌تواند مولد باشد و هیچ‌کس این مسئله را نفی نمی‌کند؛ ولی آیا خود علم نمی‌تواند در تولید عمل - براساس همان گزاره که از مرحوم شهید صدر مطرح شده است و گزاره‌هایی از این قبیل - به عنوان یک فرایند، نقش داشته باشد؟ یعنی مثلاً بگوییم علم تبدیل می‌شود به عمل و این عمل، علوم انسانی را تولید می‌کند. در این فرایند این‌گونه نیست که علوم انسانی به عنوان یک علوم مجرد بالضروره و منطقاً از عمل و واقعیت‌های عملی و رفتاری انسان تولیدشده باشد. این موضوع

خود به طور مستقیم در عمل انسان تأثیر می‌گذارد که ما ناخودآگاه گرفتار جریان پراگماتیستی و جریاناتی این‌گونه نشویم.

### **پرسش اول: کلام، زمینه‌ساز تولید انسان مؤمن است، نه انسان‌ساز**

پرسش بنده در این موضوع این است که ایشان فرمودند یکی از مؤلفه‌های علم کلام می‌تواند تولید انسان مؤمن باشد. از سوی دیگر ایشان فرمودند علم کلام در اعتقادات دینی منحصر است. در نهایت چیزی که در تحقق انسان مؤمن می‌تواند تأثیرگذار باشد - با توجه به نظریه شهید مطهری - در دو حوزه بینش و گرایش است. در این نگاه، علم کلام زمینه تحقق انسان مؤمن است؛ به نظر بنده این جزء‌العله است.

### **پرسش دوم: تعاریف تام نیستند**

پرسش بنده درباره تعریف هر دو استاد از علوم انسانی است. آنچه به نظر می‌رسد این است که این تعاریف شامل فلسفه نمی‌شود و فلسفه را از دایره علوم انسانی خارج می‌سازد؛ مثلاً آقای خسروپناه فرمودند علوم رفتاری، اجتماعی، تجربی و عقلی؛ حال آنکه فلسفه متافیزیک، نه رفتاری است و نه اجتماعی. آقای صادقی فرمودند موضوعش انسانی است که مختار باشد. آری! درست است که بعضی از بحث‌های فلسفه درباره انسان است؛ مانند علم‌النفوس و انسان‌شناسی فلسفی و یا در عرفان، انسان کامل بخشی از بحث عرفان نظری است؛ ولی موضوع اینها انسان مختار نیست؛ بنابراین پرسش اول بنده این است که جایگاه متافیزیک و هستی‌شناسی در این تعریف کجاست؟

### پرسش سوم: ضرورت تغییر نگاه به تعریف علم کلام

نکته دوم به تعریف علم کلام مربوط می‌شود. تعریف محدوده علم کلام، یک بحث ابتدایی است و ما خیلی نباید روی آن بحث کنیم. در واقع علم کلام را با توجه به آنچه تحقق یافته است و طبق مبنا می‌تواند به حدود گسترش یابد، باید تعریف کنیم؛ یعنی بگوییم مثلاً علم کلام یک دانش هدف‌محور است؛ ولی هدف آن بیشتر دفاع از عقاید اسلامی بحث شده است. البته برخی مباحث نبوده است، ولی می‌تواند بر همان اساس و هدف ایجاد شود و هرچه به این صورت باشد، علم کلام است و ضمن اینکه بر کلامی بودن علیت در برخی بحث‌های فلسفی و انسان‌شناختی منجر شود و بر بحث‌هایی که موضوع دانش‌های دیگرند، بدون شک می‌تواند وجه کلامی داشته باشد، توجه داشته باشید.

### پرسش چهارم: بیگانگی موضوع پرداخته‌شده با اصل بحث

به نظر بنده نود درصد مباحثی که در اینجا مطرح شد، به موضوعی که باید می‌پرداخت، نپرداخته است. موضوع این بود که بدانیم علم کلام - از آن جهت که علم، یک دانش است - چگونه می‌تواند در علوم انسانی اثر بگذارد؟ وقتی بحث تأثیر علوم بر یکدیگر است، انتظار می‌رود به تأثیرات در ساحت علمی و معرفتی آن علوم اشاره شود؛ زیرا بحث از تأثیر علوم بر یکدیگر است؛ بنابراین پرداختن به مباحثی مانند اینکه چون علم کلام، انسان مؤمن تولید می‌کند یا انسانی که به خدا، وحی و توحید معتقد باشد و با برشمردن مراتب توحید، به دنبال تأثیر این موارد بر علوم انسانی باشیم، از نوع تأثیر علوم بر یکدیگر نیست، بلکه جزء تأثیر نتایج علوم است. این علوم جزء‌العله هستند. اینکه انسان مؤمن تولید شود، سپس بینم این انسان مؤمن وقتی تولید شد، ایمان چه تأثیری بر



تولید علوم انسانی خواهد داشت، این بحث مانند این است که بگوییم علم پزشکی بر فلسفه چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؟ آنگاه در جواب بگوییم وقتی پزشکی باشد، انسان سالم می‌شود. پزشکی این‌گونه می‌تواند اثر بگذارد که انسان سالم تولید کند یا در علم اقتصاد بگوییم، انسانی که وضع اقتصادی خوب باشد یا مثلاً در ورزش، انسانی که سالم باشد، این انسان سالم بهتر می‌تواند فلسفه ایجاد کند؟ این تأثیر علم پزشکی نیست، بلکه تأثیر سلامت انسان، تأثیر وضع اقتصادی انسان، تأثیر ایمان و وضعیت روحی انسان بر علوم است. به نظر بنده این مسئله کاملاً خارج از موضوع است؛ به عبارت دیگر، تأثیرات مستقیم علوم بر یکدیگر باید موضوع بحث قرار گیرد. شاهد مسئله اینکه اگر در اینجا بحث از تأثیر اخلاق بر علوم انسانی باشد، باز همین مباحث مطرح می‌شود؛ یعنی مثلاً اگر اخلاقی باشد، گرانفروشی نمی‌کند؟!

### آقای دکتر صادقی

بحث شما روشن است؛ ولی آیا گزاره‌های علوم را جزء علوم نمی‌دانید؟ آیا به تأثیر گزاره‌های یک علم بر علوم دیگر قائل نیستید؟ چیزی که گفتیم، بیشتر گزاره‌های علمی بود؛ گزاره‌هایی که در علم کلام به اثبات می‌رسد مانند توحید ربوبی و انواع دیگر توحیدها.

### اشکال به آقای دکتر صادقی

شما باید تأثیر معرفتی اینها را بر علوم انسانی نشان می‌دادید. به نظر بنده به جز بحثی که درباره «صدق» فرمودید، بقیه جزء تأثیر علوم نیست؛ مثلاً عقاید، غیر از علم کلام است.

### آقای دکتر صادقی

ذهن شما بیشتر بر «روش‌شناسی» متمرکز شد؛ یعنی بحث طراوت علمی را روی روش و آن چیزی که محصول این خواهد بود، عملی کردید؛ ولی اگر گزاره‌ها را نیز چنان‌که آقای شاکرین فرمودند، به حساب بیاورید و به عنوان تأثیر حساب کنید، تأثیر مستقیم خواهد داشت. آیا اینها تأثیر معرفتی هم دارد؟ آری! تأثیر گزاره‌های ثابت‌شده در علم کلام، تأثیر معرفتی دارد. توضیحات ما نیز در همین جهت است.

بحث بنده این است که مثلاً آقای خسروپناه فرمودند: علوم انسانی فقط توصیف نیستند و توصیه هم ارائه می‌دهند و علم کلام می‌تواند در توصیه به این بخش، توصیه‌ای مؤثر باشد؛ ولی عرض بنده این است که توصیه‌های علوم به لحاظ منطقی و معرفتی، بر توصیه‌ها و مبانی توصیفی خودشان مبتنی است. شما نمی‌توانید انتظار داشته باشید که علوم، پیش‌فرض‌ها یا نتایج معرفت‌شناختی دانش کلام را مبنای توصیه خودشان قرار دهند و در صورت ادعا، باید چگونگی‌اش را توضیح بدهید؛ یعنی چگونه علم کلام می‌تواند جامعه‌شناسی و علم اقتصاد را متقاعد سازد که از نتایج گزاره‌های علم کلام به عنوان مبنا در توصیه‌ها و توصیه‌های علم جامعه‌شناسی استفاده کند؛ به نظر بنده این مطلب نشان داده نشد.

### پرسش پنجم: تحول اعتباری یا حقیقی؟

آقای خسروپناه در نخستین تأثیرگذاری علم کلام بر علوم انسانی فرمودند علم کلام جامعه متدین و مؤمن می‌سازد؛ آنگاه بررسی جامعه متدین و مؤمن می‌شود

علم اسلامی یا همان تحول در علوم. شما اگر هم این اشکال را وارد ندانید و اگر صرف اعتبار، جامعه‌ای را مؤمن کند، چون جامعه‌ای که شما بحث می‌کنید علاوه بر اینکه یک ارتکاز ذهنی است، باید به آن جامعه عمل بپوشانید و فقط صرف اعتبار کافی نیست. اگر هم به عمل درآید، آنگاه معلوم شما شد «مؤمن». اگر معلوم ما «مؤمن» باشد، آیا علم ما اسلامی می‌شود؟ علم ما تحول می‌یابد؟ بر فرض مثال اگر مستشرقی یک جامعه مؤمن، یا صرف همان روحانیت، مجتهدان و حتی خود قرآن را بررسی کند، آیا آن علم، متحول شد؟ یعنی با همان علم و عقایدی که دارد، یک جامعه مؤمن را رها کند و یا صرف دین ما را بررسی کند. آیا آن علم متحول شده، اسلامی شده است؟

### پرسش ششم: ناتوانی علم کلام در تأسیس مبانی معرفتی

پرسش بنده بیشتر به فرمایشات آقای صادقی برمی‌گردد که به بحث تأثیر علم کلام بر داوری پرداختند؛ یعنی علم کلام به بحث داوری می‌پردازد یا خیر؟ اگر منظور ایشان این است که علم کلام یک مبدأ تحصیلی برای یک مرجع‌شناسی ایجاد می‌کند یا خیر، در اینجا ابهامی ندارم؛ ولی اگر منظور این است که خود علم کلام بخواهد به مبانی علم معرفتی بپردازد، به نظر بنده کار علم کلام نیست، مگر اینکه علم کلام به تأسیس یک مبدأ معرفت‌شناسی دست بزند و بگوید ما به این نتیجه رسیدیم که همه گزاره‌های و حیانی حق‌اند؛ سپس این معرفت‌شناسی را در کنار مبانی معرفتی دیگر قرار بدهد و بگوید اگر می‌خواهید به گزاره‌های حق برسید، این هم هست.

### پرسش هفتم: چگونگی رابطه عقل و وحی در داوری؟

مسئله بعدی اینکه معیار صدق گزاره‌های وحیانی کدام است؟ یعنی از کجا بدانیم این گزاره‌های موجود، واقعاً وحیانی‌اند؟ مصداق درست برای وحی حقیقی چیست؟ این پرسش‌ها باید با عقل اثبات شوند؛ زیرا به نظر بنده عقل، هم در حجیت و هم در دلالت گزاره‌های اعتقادی به طور مطلق بر وحی مقدم است؛ مثلاً در بحث حجیت تثلیث که اگر از وحی شمرده شود، عقل آن را وحیانی نمی‌داند و نمی‌پذیرد یا مثلاً دلالت صفات خبری را عقل مشخص می‌کند. بر این اساس، عقلی که این‌گونه پشتوانه وحی است، تا زمان اثبات حجیت وحی، آیا پس از آن نمی‌تواند حجیت داشته باشد؟ از سوی دیگر، این وحی با این خصوصیات، آیا در میدان حجیت و در بحث مبانی معرفتی، می‌خواهد یکه‌تاز باشد و یا راهکار دیگری وجود دارد؟ بنابراین روش حضور دین در مقام داوری باید مشخص شود که آیا هم‌عرض است و یا مقدم بر عقل و تجربه است؟ در مقام ارزیابی رابطه اینها چگونه است؟

### پاسخ آقای دکتر صادقی

پرسیده شد طبق تعریف شما، هستی‌شناسی فلسفی کجا قرار دارد؟ آیا جهان‌بینی، به عنوان یک عمل ذهن انسانی محسوب می‌شود؟ هدف فلسفه «و ان یصیرالانسان عالماً ذهنیاً مذاهباً للعالم العینی» مورد قبول است یا خیر؟ پاسخ اینکه اگر هدف را در تعریف فلسفه دخالت بدهید؛ خواهید دید انسان موضوع شده است؛ بنابراین در علوم که انسان موضوعیت داشته باشد - برخلاف ریاضیات که بحث ارتباط اعداد و مقادیر است - مثلاً هستی‌شناسی

فلسفی که «صیورۃ الانسان عالماً ذهنیاً»، این مطلب هم موضوعیت دارد. در این باره که گفتند بهتر است علم کلام را «هدف محور» تعریف کنید؛ بر فرض هم این کار را بکنید، باز می‌توانیم همان نتایج را که می‌خواهیم بگیریم؛ ولی این موضوع چیزی را حل نمی‌کند. بخشی از تعریف را پوشیده داشتید، بالأخره موضوع چیست؟ روش چیست؟ به نظر بنده کلام، یک علم چندروشی است. اگر این را در تعریف نیاوریم، فقط آن را مخفی کرده‌ایم و کار دیگری نکرده‌ایم.

اینکه فرمودند بیشتر مباحث، خارج از بحث بود؛ عرض کردیم اگر گزاره‌ها را به حساب بیاورید یعنی گزاره‌های یک علم را در داخل آن علم حساب کنید، آنگاه تأثیر یک گزاره بر علم دیگر جزء همان تأثیرات به حساب می‌آید و نود درصد مباحث ما نیز همین بود.

**پرسش: اشکال این بود که میان این گزاره‌ها بر علوم دیگر، چه رابطه منطقی و عینی وجود دارد؟**

کسی که اعتقاد به ربوبیت الهی را در تشریح بپذیرد، تأثیرش چه می‌شود؟ اثرش این است که معتقد است خدای متعال در امور اجتماعی نیز تشریح دارد؛ بنابراین نمی‌تواند اینها را کاملاً کنار بگذارد و به علم سکولار جامعه‌شناسی روی بیاورد؛ یعنی جامعه‌شناسی که بپا می‌شود، باید بر شریعت الهی مبتنی باشد.

**پرسش: آیا لازمه بحث مذکور این است که همه علوم انسانی، موضع‌گیری پیشینی داشته باشند و جهت‌مند باشند؟**

آری! ما هم این را قبول داریم و غیر از این نیست؛ چون فرض کردیم

موضوع این علوم انسانی «انسان از آن جهت که اختیار دارد» است و این انسان مختار وقتی می‌خواهد عملی انجام دهد، با اختیار و اراده‌اش است و بر نوع نگرشش تأثیر می‌گذارد؛ یعنی اگر نگرش الهیاتی داشته باشد، این‌گونه عمل می‌کند و در غیر این صورت به گونه‌ای دیگر؛ بدین ترتیب جامعه دیندار و غیردیندار متفاوت می‌شوند. حال در مقام شناخت چنین جوامعی، دو گونه علم تولید می‌شود. همان‌گونه که گفتیم، میان شناخت انسان محقق و جامعه محقق تفاوت وجود دارد. نظر اسلامی درباره انسان و جامعه چیست؟ قواعد حاکم بر این جامعه از منظر اسلام چیست؟ بنابراین علمی که براساس این مبنا تولید شده باشد، با علم دیگری که براساس این مبنا تولید نشده باشد، متفاوت است؛ یعنی اعتقادات دینی را به طور کامل یا تعلیق کرده و یا کنار گذاشته است.

گفته شد تأثیر در مقام داوری ابهام دارد؛ اینکه آیا علم کلام به داوری می‌پردازد؟ اگر وحی داور باشد و یا علم امام، معیار درستی این داور چیست؟ در اینجا آن بخش اول علم کلام - که استنباط عقاید است - به کار می‌آید؛ یعنی در کلام نقلی که به سراغ متون وحیانی می‌رویم، از آنها مطالبی را استنباط می‌کنیم و گزاره‌هایی به دست می‌آوریم. بخشی از آن گزاره‌ها که از محکومات استنباط شدند، عین حقیقت و واقع‌اند؛ ولی در متشابهات آن معیار وجود ندارد. ما چون بحثمان در کلام بود، آن گزاره‌هایی که به استحکام از متن دین استخراج شده‌اند، معیار درستی به حساب می‌آیند؛ اگرچه بخشی نیز در علوم دیگر وجود دارد. گفتنی است این مطلب به علم کلام اختصاص ندارد، علوم دیگر نیز تأثیر دارند؛ مثلاً بخشی را از فقه و بخشی را از اخلاق و عرفان اسلامی استخراج می‌کنید. محکماتی که می‌توانیم در هریک از این شاخه‌های معارف دینی از

متون دینی استخراج کنیم، معیار درستی می‌شود.

فرمودند: مصداق وحی درست کدام است؟ دلالت وحی چگونه به دست می‌آید؟ این همان بحثی است که اشاره کردم که دو بخش دارد: در فهم متون دینی، بخش محکّمات را هم برای بخش متشابهاتی که به شکل تفسیری آنها را می‌فهمیم و هم برای بخش متشابهات عقلی که فراوان وجود دارند، می‌توانیم معیار قرار دهیم. اینها اموری هستند که ظنی‌اند و ما احتمال می‌دهیم.

در بحث متشابهات تجربی، همه‌شان متشابهات‌اند؛ یعنی محکّمات در معارف تجربی نداریم؛ بنابراین در همه اینها معیار درستی می‌تواند محکّمات مستنبط از وحی و متون وحیانی باشند.

در مقام حجّیت، حجّیت عقل انکار نمی‌شود؛ ولی بدانیم که محصول محکم عقل زیاد نیست. برخلاف آن چیزی که نخست گمان می‌رود. محصولات متقن و محکم عقل بسیار اندک‌اند. ما به وسیله اینها می‌توانیم به ساحت وحی برسیم و از ساحت وحی تغذیه و استفاده کنیم؛ ولی حجّیت و محکّمات عقل هیچ‌گاه زیرسؤال نمی‌رود و اگر این کار را بکنیم، حجّیت آن مستنبطات وحیانی نیز از میان می‌رود.

#### پاسخ آقای دکتر خسروپناه

نکته‌ای که بنده در تعریف علوم انسانی داشتم، این بود که علوم انسانی رایج، معروف است که «علوم تجربی عقلی مبتنی بر علوم غیرتجربی»‌اند که به توصیف انسان تحقق‌یافته می‌پردازد؛ ولی وقتی تحلیل و دقت می‌کنیم، می‌بینیم که علوم انسانی موجود به سه ساحت انسان «بایسته»، «شایسته» و «تحقق‌یافته»

می‌پردازد و نباید غفلت کنیم و گمان کنیم انسانی که در علوم انسانی بحث می‌شود فقط انسان تحقیق‌یافته است، بلکه هر سه بحث می‌شود و اتفاقاً در علوم انسانی رایج نیز که می‌خواهد انسان بایسته و شایسته را بحث کند، به روش عقلی و با منطق خودش بحث می‌کند؛ ولی وقتی می‌خواهد به توصیف انسان تحقیق‌یافته بپردازد، تجربی عقلی بحث می‌کند؛ بنابراین به نظر بنده ما هم که می‌خواهیم درباره تأثیر کلام بر علوم انسانی صحبت کنیم، از این سه ساحت انسان، تأثیر کلام را بحث کنیم و نشان دهیم.

نکته دیگر اینکه وقتی گفتیم علم کلام بر علوم انسانی تأثیر می‌گذارد؛ من عرض کردم از دو جهت تأثیرگذار است: یک جهت اینکه علم کلام، اعتقاداتی را در جامعه ایجاد می‌کند، جامعه مؤمنان معتقد را به وجود می‌آورد، آنگاه این مؤمنان اعمال اعتقادی و دینی را انجام می‌دهند. طبعاً وقتی نظریه پرداز، این انسان و رفتارهای فردی و اجتماعی آن را مطالعه می‌کند، به نظریه‌هایی می‌رسد که این نظریه‌ها غیر از نظریه‌هایی است که دیگران گفته‌اند.

این بدان معنا نیست که فقط علم کلام بر ساختن جامعه اسلامی تأثیرگذار است، بلکه فقه و اخلاق هم تأثیرگذارند؛ ولی یک جهت تأثیرگذاری کلام است.

به هر حال، علم کلام و ترویج علم کلام می‌تواند در تحقق جامعه دینی مؤثر باشد؛ خواه به صورت جزءالعله باشد. از این پس هم نمی‌خواهیم نتیجه بگیریم که وقتی عالم علوم انسانی، انسان مؤمن را مطالعه کند، نتیجه این نظریه‌پردازی می‌شود اسلامی. بحث ما در این موضوع نبود، بلکه از جهت تأثیرگذاری کلام بر علوم انسانی صحبت می‌کنیم و می‌گوییم این جهت تأثیرگذاری است. علم کلام تأثیر می‌گذارد بر جامعه دینی و جامعه دینی تأثیر می‌گذارد بر



نظریه‌پردازی علوم انسانی؛ حال آیا معنای علوم انسانی «دینی» و یا «غیردینی» است که اصلاً محل بحث ما این نبود.

این بحث حاشیه‌ای بود که از شهید صدر عرض کردم که به نظر بنده در یک کار مقدماتی برای تحول علوم انسانی می‌تواند مفید باشد؛ ولی کار نهایی ما همان تأثیرگذاری علم کلام است بر علوم انسانی به لحاظ معرفتی که البته نود درصد بحث ما همین بود؛ یعنی نشان دادیم که گزاره‌های کلامی، توحید در خالقیت، نظریه لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین، چگونه بر نظریه ساختارگرایی، ساختاریابی و اراده‌گرایی تأثیر می‌گذارد؛ یعنی یک نظریه کلامی چگونه بر یک نظریه علوم انسانی تأثیرگذار است. این را نیز نشان دادیم که علم کلام هم می‌تواند بر نظریه‌های ما بر انسان شایسته، انسان بایسته و انسان تحقیق‌یافته تأثیر بگذارد.

فرمودند، تعریف شما از علوم انسانی فلسفه خارج است؛ عرض کردم علوم انسانی یک معنای عام دارد که همه علوم عقلی، نقلی، تجربی و انسانی را شامل می‌شود و یک معنای خاص دارد. بنده بحثم را به علوم تجربی، عقلی، رفتاری و اجتماعی که معنای خاص است، منحصر دانستم. گفتم از این زاویه می‌خواهم تأثیر کلام را بر علوم انسانی توضیح بدهم. به طور قطع فلسفه هم به یک معنا جزء علوم انسانی است و تأثیر کلام بر علم فلسفه، بحث دیگری است.

بنده در دایره و قلمرو بحثم، علوم انسانی را به علوم رفتاری اجتماعی محدود کردم که فلسفه خارج شود. اصلاً علوم نقلی، ادبی، عرفانی و فلسفی همه خارج شوند. در همین دایره، علوم انسانی، رفتاری، اجتماعی، تجربی و عقلی می‌خواستیم نشان بدهیم علم کلام چه تأثیری دارد. به نظر بنده اگر دایره

بحث را محدودتر کنیم، به نتایج بهتری هم می‌رسیم. البته اگر فلسفه با آن تعریفی که ما از فلسفه داریم، حکمت خودی که موضوعش انسان انضمامی گرفتیم، در واقع فلسفه می‌تواند موضوع‌اش انسان و جزء علوم انسانی هم بشود؛ ولی به طور قطع جزء علوم انسانی، رفتاری و اجتماعی نیست.

در این باره که محدوده کلام، اعتباری است؟ آری! در اینکه ما موضوع علم کلام را اعتقادات بدانیم یا چیزی فراتر از آن، این اعتباری است؛ ولی در اینکه چه محمولاتی در این موضوع حمل می‌شود، این دیگر اعتباری نیست. در تعیین موضوع، کسی می‌گوید مثلاً من می‌خواهم موضوع فلسفه را «موجود بما هو موجود» بگیرم، این یک امر اعتباری است؛ ولی احکام و عوارضی که بر موضوع، بار می‌شود، دیگر اعتباری نیست؛ بنابراین از یک سو محدوده کلام می‌تواند اعتباری باشد و از سوی دیگر، حقیقی باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی